

ابن سینا و مسئله فارابی

چگونگی ورود فلسفه (یونانی) به جهان اسلام و نحوه گسترش و انطباق آن با زمینه‌های حکمی و معارف دینی، داستانی دراز و پرفرازونشیب دارد. تردیدی نمی‌توان داشت که بررسی و تحلیل این فرایند نکته‌هایی آموزنده و جالب به‌ویژه برای فهم دقیق تحولات فلسفی در جهان اسلام و دلایل تعطیلی تفکر در عصر حاضر تمدن اسلامی دارد.



چگونگی ورود فلسفه (یونانی) به جهان اسلام و نحوه گسترش و انطباق آن با زمینه‌های حکمی و معارف دینی، داستانی دراز و پرفرازونشیب دارد. تردیدی نمی‌توان داشت که بررسی و تحلیل این فرایند نکته‌هایی آموزنده و جالب به‌ویژه برای فهم دقیق تحولات فلسفی در جهان اسلام و دلایل تعطیلی تفکر در عصر حاضر تمدن اسلامی دارد.

با این حال، این نکته را نمی‌توان از یاد برد که به‌رغم وجود و نفوذ فیلسوفانی چون کندی، ابن‌طفیل و ابن‌رشد در جهان اسلام که تباری عربی داشته‌اند، فلسفه (اسلامی) در جهان ایرانی نشو و نمای ویژه‌ای یافت و فیلسوفان ایرانی سرنوشت فلسفه را در جهان اسلام، به گونه‌ای متفاوت رقم زدند و پیشگام ایجاد مکتب‌های فلسفی مستقلی شدند. با این وصف، همواره از فارابی - فیلسوف ایرانی- به عنوان سردمدار فلسفه اسلامی نام برده شده است.

مطالعه و بررسی در زندگی و آثار ابن فیلسوف نشان می‌دهد که فلسفه در عصر فارابی، یعنی قرن‌های سوم و چهارم- که اتفاقاً اوج شکوفایی تمدن اسلامی بود- از پراکندگی و نابسامانی ویژه‌ای رنج می‌برده است. این نابسامانی پیش از هر چیز، حاصل مواجهه فلسفه یونانی با فرهنگ اسلامی بوده است. از این حیث، وقتی فلسفه یونانی وارد جهان اسلام شد، همراه خود واژه‌ها و مفاهیمی را آورد که در جهان اسلام پیشینه‌ای نداشت و از این رو گونه‌ای تشتت اندیشه و حتی بدفهمی در شناخت فلسفه رخ داد. در جهان اسلام، به دلیل غلبه دین (اسلام) و اندیشه‌های کلامی و فقهی، فلسفه- به عنوان تفکر مستقلی که می‌تواند در همه چیز تردید و چون و چرا روا دارد- چندان نمی‌توانست مورد توجه باشد.

اینگونه بود که فارابی وارد عرصه شد و قواعد فلسفه (اسلامی) را به دست داد و به تعبیر دکتر حکمت به عمق مسئله زمانه‌اش راه یافت. در واقع فارابی بود که مهم‌ترین مسئله زمان را که شناخت حدود و مرز تفکر فلسفی و چگونگی نسبت آن با دین (اسلام) بود به بحث گذاشت و در کتاب «الحروف»¹⁷¹؛ اش اصطلاحات فلسفی رایج زمانه‌اش را از وضعیت آشفته‌ی نجات و به تدریج حدود فلسفه (اسلامی) را شکل داد. اما فیلسوف بعدی که این کار سترگ فارابی را پی گرفت، ابن‌سینا بود. ابن‌سینا بود که از خلال کتاب‌ها و رساله‌های پراکنده فارابی، هسته بنیادین کار وی را گسترش داد و در واقع توانست با کشف فارابی و با پیروی¹⁷¹؛ از زبان فلسفی استوار او، مبدأ تحولی اساسی در زبان فلسفه اسلامی شود. اینگونه بود که¹⁷¹؛ پس از ابن‌سینا، توسط او، تا امروز زبان و اصطلاحات فلسفی فارابی با اقتدار تمام در عرصه فلسفه و در لسان فلسفه و حکمای مسلمان جریان دارد».

نکته یادشده در بالا، انگیزه قوی‌ای برای نگارش کتاب «متافیزیک ابن‌سینا» نوشته دکتر نصرالله حکمت فراهم آورده است. این کتاب که به‌تازگی توسط انتشارات الهام در 717 صفحه انتشار یافته است، برای فهم شالوده‌های فلسفه ابن‌سینا، داستان ورود فلسفه به جهان اسلام و ایران را از طریق نوآوری و پیشگامی فارابی در این عرصه پی می‌گیرد. به نظر نویسنده، برای شناخت ابن‌سینا و درک درست بنیان‌های فلسفی وی، چاره‌ای جز شناخت فارابی و مسئله زمانه وی نیست. از این رو فصل اول کتاب، به مسئله فارابی و چگونگی ورود وی به نقد عقل (یونانی) و مسئله وحدت دین و فلسفه از دیدگاه وی اختصاص دارد. اما فصل دوم با عنوان «مابعدالطبیعه چیست؟» به یکی از مناقشه‌برانگیزترین بحث‌ها در جهان اسلام و فهم فارابی و ابن‌سینا از آن اشاره دارد و در نهایت نویسنده، در فصل‌های سوم و چهارم، به مهم‌ترین مباحث فلسفی ابن‌سینا یعنی وجودشناسی و معرفت‌شناسی می‌پردازد و در فصل نتیجه‌گیری کتاب می‌نویسد: «¹⁷¹؛ حاصل مباحث ما در این کتاب، این است که ابن‌سینا، تحت تاثیر فارابی متاخر، بنیانگذار مابعدالطبیعه‌ای است که غایت آن¹⁷¹؛ معرفت‌الله است».